

زمینه تاریخی و منطق راهبردی توسعه‌طلبی روسیه تزاری در قفقاز

(سال‌های ۱۸۰۰-۱۵۵۰ م.)

جواد مرشدلو

مقدمه

دو دوره جنگ، جدایی حسرت‌بار بخشی از قلمرو تاریخی ایران و مردم آن در غرب و شرق دریای مازندران و تسلط روس‌ها بر این دریا، پیامد پیشروی و توسعه قلمرو امپراتوری تزاری بود. درک تاریخی ایرانیان از تحولات دوره معاصر با این مسأله پیوند یافته و نتایج عینی و آشکار آن، بیش از پیامدهای نامشهود و دیرپای تسلط روسیه بر پهنه شمال و شمال شرق ایران، در حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی و ژئوپولیتیک جلب توجه کرده است. واقعیت این است که نتایج رخداد‌های اوایل سده سیزدهم هجری/نوزدهم میلادی هنوز هم در عرصه مناسبات منطقه‌ای خودنمایی می‌کند و درک بهتر و واقعی‌تر ریشه‌های تاریخی این رخدادها ضرورت دارد.

در این مقاله کوشش شده است که روند توسعه قلمرو امپراتوری تزاری در قفقاز در خلال سده‌های دهم هجری/شانزدهم میلادی تا سیزدهم هجری/نوزدهم میلادی به طور مختصر بررسی شود. محققانی که به موضوع قفقاز و جنگ‌های روسیه و ایران برای تسلط بر این منطقه راهبردی پرداخته‌اند، کمتر به زمینه‌های تاریخی موضوع توجه کرده‌اند؛ بیشتر بدین سبب که مقوله جنگ‌های ایران و روسیه، غالباً در حاشیه تاریخ ایران عصر قاجار بررسی شده است و به طور کلی آن را مقطعی ناگوار و دل‌آزار از تاریخ ایران دیده‌اند. در بیشتر این پژوهش‌ها، نقش دولت قاجار در شکست ایرانیان پررنگ شده و غفلت و ناکارآمدی هیئت حاکمه و در رأس آن شاه وقت را نتیجه این جنگ‌ها دانسته‌اند. در این مجال نیز، هدف آن نیست که نقش کارگزاران تاریخی آن روزگار بی‌تأثیر یا کم‌اهمیت جلوه داده شود؛ بلکه مقصود، ترسیم‌نمایی گسترده‌تر از موضوع و نمایاندن زوایایی از واقعیت قدرت روسیه در این روزگار و بررسی اسباب و شرایطی است که در نهایت، به رویارویی حکومت نوپا و ناستوار قاجار با یک قدرت مدرن و نوحاسته بین‌المللی انجامید. برخی از پژوهشگرانی که ذیل تحقیقات خویش، مسأله رویارویی ایران و روسیه در قفقاز را بررسی کرده‌اند، به پیشینه تاریخی ظهور و توسعه امپراتوری تزاری نیز نظری داشته‌اند، اما در آن آثار، مسأله به اجمال بررسی شده است. گرچه اتکین بیش از دیگران به این موضوع توجه نشان داده است، اما او نیز بیشتر به مسأله اصلی پژوهش خود، یعنی نقش‌آفرینی انگلستان و فرانسه در روند

جنگ‌های ایران و روسیه پرداخته است. بر این اساس، در مقاله حاضر کوشیده‌ایم ابعادی از موضوع را بکاویم که تاکنون کمتر محل توجه بوده است. به این منظور، جلوه‌های تاریخی توسعه امپراتوری تزاری، در کنار منطق راهبردی این توسعه و عوامل مؤثر بر آن تحلیل شده است.

زمینه تاریخی گسترش قلمرو روسیه در قفقاز

امپراتوری روسیه به تعبیر تامس بارت، "امپراتوری مرزها" بود. (Barret, 1995: 580) از نخستین روزهای قدرت گرفتن دوک‌نشین مسکو در عهد ایوان سوم (۱۵۰۵-۱۴۴۰م.) تا میانه قرن بیستم، که دولت شوروی مرزهای عینی روسیه را تا منتهی‌الیه سیبری در شرق و حوزه دریای بالتیک در غرب توسعه داد، مرزهای این امپراتوری در حال گسترش بود. (Lobanov-Rostovsky, 1929: 27-48) این توسعه کمابیش به صورت همزمان در جهات مختلف امپراتوری به ویژه مرزهای غربی، شرقی و جنوبی پیگیری می‌شد، اما در این میان، عصر فرمانروایی ایوان چهارم مشهور به مخوف در این میان اهمیت ویژه داشت. روسیه تزاری میراث‌دار مستقیم اردوی زرین بود و به نظر برخی محققان، روس‌ها از الگوی مُلک‌داری مغولان سخت تأثیر پذیرفته‌اند. (Cohen, 1996: 29) از جمله مهم‌ترین پیامدهای دوره حاکمیت مغولان بر روسیه برای توسعه امپراتوری در دوره‌های بعد، تغییر ساختاری آن از هیئت یک کشور با ساختار فرمانروایی پراکنده، به حاکمیت سیاسی متمرکز بود. دوک‌نشین مسکو، یعنی هسته اصلی امپراتوری، در همان مقطعی شکل گرفت که روسیه هنوز تحت فرمان تاتارها بود. (Cohen, 1996: 31)

از نیمه سده هشتم هجری / چهاردهم میلادی و پس از آن که افزایش ستیزهای درونی خوانین تاتار و مغول، اقتدار اردوی زرین را در سراسر انحصار انداخت، توسعه قلمرو دوک‌نشین مسکو نیز شتاب گرفت. نکته مهم در این زمینه، خلأ یک اقتدار مسلط (= هژمونی) بود که پس از فروپاشی اقتدار اردوی زرین در محدوده سرزمینی کمابیش وسیعی پدیدار شد. پیامد این تحول، شکل‌گیری شماری خانات پراکنده از ماوراءالنهر تا ساحل دریای آزوف بود. ساختار زمامداری سلسله‌های محلی که بر قلمرو محدودی حکومت می‌کردند، بر شالوده‌ای مرکب از سنت‌های دشت‌نشینی، فرهنگ اسلامی و عُرف محلی قرار داشت. خانات قازان، هشترخان، کریمه و سیبری هر یک تا مدتی معین بر گوشه‌ای از متصرفات نیاکان مغول خویش حکومت کردند، اما هیچ یک از اینها بخت آن را نیافتند که دامنه اقتدار خود را به سرزمین‌های پیرامونی بگسترند و هر چند، بسته به میزان فاصله از مسکو، حیات‌شان دیر پایید، در نهایت محکوم بودند که به قلمرو اقتداری مسلط منضم شوند.

ایوان مخوف را بنیانگذار اصلی روسیه به مثابه یک امپراتوری دانسته‌اند (Wieczynski, 1974: 290) و تصرف خانات قازان (۱۵۵۲م.) و هسترخان (۱۵۵۶م.) به دست او، نقطه عطف در گسترش مرزهای امپراتوری در جهات شرقی و جنوبی بود. این پیشروی، زمینه تسلط کمابیش آسان مسکو را بر حوزه راهبردی ولگا فراهم آورد که از چند نظر برای توسعه امپراتوری در آینده اهمیت حیاتی داشت: نخست اینکه تسلط بر ولگا، راه ورود ناوگان نظامی روس‌ها به حوزه دریای مازندران را هموار کرد. در حوزه ولگا قدرتی نبود تا بتواند با حکومت تزاری، چه از نظر نظامی و چه در زمینه فن‌آوری دریانوردی و قلعه‌سازی مقابله کند. حکومت‌های پراکنده در این مسیر، ساختار نظامی سنتی و ساده‌ای داشتند و نمی‌توانستند با کشتی‌های جنگی روس رویارویی کنند. افزون بر این، بخش چشمگیری از تاتارهایی که در این حوزه زندگی می‌کردند، به مرور جذب ساختار امپراتوری تزاری شدند و در مناسبات روس‌ها با اقوام مسلمان درون امپراتوری به ویژه تاتارها و باشقیرها نقش میانجی داشتند (رمزی، ۱۹۰۸: ۲۵۴-۱۸۴؛ Yemelianova, 1999: 449, 1948: 201; Mosley). جنبه دیگر از اهمیت این پیشروی، تسلط بر مسیرهای تجاری حوزه ولگا و دریای مازندران بود که خود از دو نظر اهمیت داشت: اولاً به روسیه امکان می‌داد تا مناسبات تجاری خود را با ایران، ماوراءالنهر و حوزه دریای سیاه تقویت کند و ثانیاً، تسلط روس‌ها بر تجارت پررونق این حوزه، به معنای کوتاه شدن دست حکومت‌های محلی از درآمدها و در نتیجه، تضعیف هر چه بیشتر آنها بود. سرانجام و البته با اهمیت بسیار، تسلط بر ولگا در فقدان قدرتی دریایی در جنوب، تسلط بر حوزه دریای مازندران را نیز در پی داشت. اهمیت این امتیاز در آینده و در روند تحولات دوره پس از پتر کبیر آشکارتر شد.

در فاصله زمامداری ایوان چهارم تا ظهور پتر یکم (۱۷۲۵-۱۶۸۲ م.) روسیه هم به لحاظ درونی و هم در عرصه بیرونی، تغییرات ساختاری بسیاری را تجربه کرد. (Kochan & Abraham, 1989: 55-57) البته مسائل "دوره گرفتاری‌ها" بر آهنگ توسعه مؤثر بود و به مدت چند دهه، از آهنگ گسترش ارضی امپراتوری کاست، اما در دوره حکمرانی خاندان رومانوف در آغاز سده هفدهم میلادی مرحله متفاوتی آغاز شد و در دوره پترکبیر به اوج رسید. پتر بخش قابل توجهی از دوره زمامداری خود را صرف اصلاحات درونی امپراتوری کرد که عصر جدیدی از تاریخ روسیه بود. وی در حوزه مسائل خارجی نیز اختلافات مرزی با غرب را تا حد چشمگیری فیصله داد. در ۱۱۳۴-۱۱۳۳ ق. / ۱۷۲۱ م. یعنی درست زمانی که ایران در بحران ناشی از زوال اقتدار دولت ذی‌شوکت صفوی گرفتار آمده و شیروان عرصه آشوب و تاراج نیروهای لزگی و داغستانی شده بود (باکیخانوف، ۱۳۸۳: ۱۴۹-۱۴۶)، پتر از گرفتاری در مرزهای غربی فراغت حاصل کرد و در صلح "نیشتاد" به جنگ‌های مشهور به "شمال" با سوئد پایان داد. اولویت بعدی پتر، توجه به مرزهای جنوبی و جنوب غربی امپراتوری بود (LeDonne, 2004: 39-40).

جان گالبریت در تبیین کیفیت گسترش مرزهای امپراتوری بریتانیا در هند، از مفهوم "مرز آشفته" بهره گرفته است. او توضیح داده است که چگونه مرزهای ناآرام و نامشخص در حوزه شمال غربی شبه قاره، از نظر سیاستگزاران استعماری هندوستان، همچون دست‌آویزی برای پیشبرد اهداف توسعه‌گرانه آنها به کار می‌رفت (Galbraith, 1960: 150-151). به نظر می‌رسد که این نظریه را می‌توان در توضیح و تبیین چگونگی گسترش مرزهای امپراتوری تزاری نیز به کار گرفت. در باب روسیه و مرزهای جنوبی و شرقی آن، این واقعیت وجود داشت که در قرن دوازدهم هجری/ هیجدهم میلادی یعنی زمانی که امپراتوری مدرن روسیه در حال شکل‌گیری بود، دست‌کم در نقاط پیوسته با موطن اصلی روس‌ها، هیچ قدرت مدعی و رقیبی باقی نمانده بود. به عبارت دیگر، گستره وسیعی در مرزهای آسیایی امپراتوری تزارها دچار خلأ هژمونیک بود. در حوزه سیبری این خلأ به مراتب آشکارتر بود و روس‌ها در این حوزه، بی‌آنکه با مانع انسانی جدی برخورد کنند، توسعه قلمرو خود را تا اوایل سده چهاردهم هجری/ بیستم میلادی ادامه دادند (ی‌ا، ۱۳۷۶: ۶۷-۵۵؛ بنیگسن، ۱۳۷۶: ۸۹-۷۰). (LeDonne, 2004: 32-33) در جهت جنوبی نیز، از ولگا تا رشته کوه قفقاز و از اوا و اورنبورگ تا مرو، قدرت بومی مقتدری که بتواند در برابر پیشروی این امپراتوری مدرن و مجهز بایستد، وجود نداشت. حتی در جهت جنوب غربی و حوزه دریای سیاه نیز، با وجود مقاومت و سنگ‌اندازی قدرت رقیبی چون امپراتوری عثمانی، روس‌ها دست‌کم تا اواخر سده دوازدهم هجری/ هیجدهم میلادی توانستند بدون جنگ و نبرد، تا شبه جزیره قوبان و کریمه پیش روند. در این میان، اهمیت دریای مازندران و کوشش برنامه‌ریزی شده حکومت تزاری برای اکتشافات در حوزه این دریا و تسلط نظامی بر آن در سده دوازدهم هجری/ هیجدهم میلادی را نباید دست‌کم گرفت (Mirfenderesky, 2001: 18-21).

بدین ترتیب، امپراتوری روسیه برخلاف قدرت‌های رقیب در اروپا که هرگونه توسعه‌طلبی، جنگ‌های پرهزینه در پی داشت، توانست با صرف هزینه‌ای به مراتب کمتر، بر قلمرو سرزمینی خویش بیافزاید. از سوی دیگر، سرشت اقتدارگستر این توسعه ایجاب می‌کرد تا مرزها در نقطه‌ای تثبیت شوند که خلأ هژمونیک پر می‌شد و با ایستادگی و مقاومت رقیب برخورد می‌کرد. ساختار قدرت در سرزمین‌های جنوبی و شرقی حوزه ادعای اردوی زرین، در نیمه نخست قرن دهم هجری/ شانزدهم میلادی فروپاشیده و قلمرو آن میان شماری خانات پراکنده تقسیم شده بود. هر یک از خانات قلمرو محدود و متغیری داشتند که مرزهای آن بسته به اقتدار خان حاکم و کیفیت حکومت او در نوسان بود. در سرزمین‌های حد فاصل این خانات و به ویژه در نواحی کوهستانی، مردمی می‌زیستند که الگوی معیشت غالب آنها کوچ‌نشینی بود. این جوامع قبایلی و تمرکزگرای به طور عمده، طوایفی شمرده می‌شدند که در دوره حاکمیت تاتارها به این مناطق آمده و در نقاط مختلف اسکان یافته بودند؛ همچون

قزاق‌ها و بلغارها که انبوهی از آنها در سواحل رودهای ولگا، دن و دنیپر می‌زیستند. الگوی معیشت، ساختار اجتماعی طایفه‌ای و سنت‌های قبایلی ایجاب می‌کرد که این مردم از تمکین در برابر هر گونه اقتدار ساختارمند و مسلط سرباز زنند. در عین حال، ساختار نامتمرکز حکومت مغول، فضای مساعدی برای زندگی آنها زیر پرچم ایل و طایفه خود فراهم آورده بود. به سبب روحیه و وضعیت تمرکزگرایز و مشی یاغی‌گرانه، این جوامع قبایلی نمی‌توانستند دولتی مستقر با مرزهای سرزمینی و دستگاه دیوانی تشکیل دهند. اصولاً اگر مرزی هم وجود داشت، در فقدان قدرتی که بتواند از آن حفاظت کند، مانعی بر سر راه تاخت‌وتاز آنها پدید نمی‌آورد (Pelenski, 1967: 561).

روسیه و رسالت تمدن‌گستری

تصرف قازان (۱۵۵۲ م.) آغاز روندی بود که تا سال‌های پایانی قرن سیزدهم هجری/ نوزدهم میلادی ادامه یافت. شمار قابل‌توجهی حکومت‌های محلی، با ساختار "خانات"، که در گستره وسیعی از کریمه تا ولگا، سیبری و ماوراءالنهر پراکنده بودند، به سیطره تزارها در آمدند (نویسی، ۱۳۷۷: ۱/۳۳۷-۳۳۶؛ بنیگسن، ۱۳۷۶: ۷۳-۷۰). تقریباً در سراسر روند توسعه امپراتوری، توجه رژیم تزاری، گسترش تمدن و تثبیت مرزها بود. دست‌آویز "تمدن‌گستری" در پاسخ به رقبای استعماری روسیه در غرب، مفهوم و تاریخچه‌ای قدیمی داشت: از عهد کهن، یونانی‌ها- بنیانگذاران تمدن غربی- اقوام غیر یونانی را بربر تلقی می‌کردند که بدیهی است مضمونی تحقیرآمیز داشت. به همین ترتیب، رومی‌ها توسعه امپراتوری روم را به عنوان گسترش تمدن رومی در سرزمین‌های بربر می‌انگاشتند. در سرتاسر عصر اکتشافات نیز، فتوحات در سرزمین‌های نویافته به عنوان گسترش تمدن بشری توجیه می‌شد. بر این اساس، توسل روس‌ها به این دست‌آویز، به ویژه زمانی که رقبای استعماری نیز در سراسر گیتی سرگرم تمدن‌گستری بودند، شگفتی نداشت.

اما این ادعا از نگاه مردمی که هدف فتوحات بودند، چگونه نگریسته می‌شد؟ به نظر می‌رسد که فاتحان روس ضرورتی برای توجیه این ادعا برای آنان نمی‌دیدند. بخش بزرگ سرزمین‌هایی که روس‌ها در فاصله قرن یازدهم هجری/ هفدهم میلادی تا پایان قرن سیزدهم هجری/ نوزدهم میلادی در گستره دشت قپچاق تا سیبری و ترکستان تصرف کردند، در طول دوره‌ای نسبتاً دیرپا، پایمال تاخت‌وتاز پیاپی اقوام بیابانگرد بود. این سیر فرساینده تاخت‌وتاز و کوچ اقوام صحرائشین تأثیر مخربی بر کشاورزی و تجارت داشت که بن‌مایه و منبع رونق حیات تمدنی در این سرزمین‌ها بود (اشپولر، ۱۳۷۶: ۵۳-۱۶). در مقطعی که روسیه تزاری مرحله تکوینی

امپراتوری را آغاز کرد، تمدن و جلوه‌های عینی آن از جمله شهرنشینی در حوزه محل بحث، سیمایی فرسوده داشت، اما وضعیت در حوزه‌ای که از منظری روسی، قفقاز نام گرفت، متفاوت بود: در سرزمین‌های سرد شمال قفقاز که آب فراوان داشت، دست‌کم در دوره پس از مغول، دولت مقتدری شکل نگرفت. این حوزه سکونت‌گاه طیف متنوعی از اقوام پراکنده کوه‌نشین بود که کینان آنها را در سه گروه دسته‌بندی کرده است: دشت‌نشینان مسیحی که در پهنه جنوبی رشته کوه قفقاز می‌زیستند، تاتارهای مغول نژاد و بودایی در بیابان‌های شمالی و مسلمانانی که در نواحی مرتفع و دره‌های فی‌مابین زندگی می‌کردند. لزگی‌ها، قاپارده‌ها، قموق‌ها، قلموق‌ها و آوارها از جمله گروه دوم بودند. (Kennan, 1874: 175) طوایف قزاق هر چند در گروه دوم می‌گنجد، اما به لحاظ جمعیت و پراکندگی جغرافیایی، روابط با اقوام همسایه و استعداد برای جذب در ارتش امپراتوری، مقوله‌ای متمایز به حساب می‌آمدند. (Witzenrath, 2007: 182-187; Jersild, 2000: 536) جذب قزاق‌ها به درون ساختار امپراتوری تزاری، موفقیت بزرگی برای دولت روسیه بود. تقریباً در سراسر دوره توسعه سرزمینی امپراتوری روسیه، قزاق‌ها به عنوان نیروی محوری و وفادار در خدمت اهداف استعماری روس‌ها باقی ماندند. در این میان، کینان اقوامی را نیز بومی قفقاز دانسته است: اوستی‌ها، چرکس‌ها و آلان‌ها که از بیم حملات مهاجمان به کوه‌ها پناه برده بودند و از قرن‌ها پیش در همان نقاط می‌زیستند. (Kennan, 1874: 175)

مهم‌ترین سبب جذب کم‌وبیش سریع قزاق‌ها به بدنه امپراتوری، وضعیت پراکنده و فقدان سنت‌های قوی در جوامع آنان بود. قزاق‌ها هم استعداد خوبی برای جذب در درون ساختار نظامی امپراتوری تزاری داشتند و هم برای گروش به مسیحیت ارتدکس روسی و ازدواج با غیرقزاق‌ها آماده بودند؛ آنها در مجموع برای "روسی شدن" مناسب به نظر می‌رسیدند. (Jersild, 2000: 541) در مقایسه با این گروه، که در سرزمین‌های پست و جلگه‌های ساحلی رودها زندگی می‌کردند، کوه‌نشینان قفقاز شمالی، ساختارهای اجتماعی منسجم‌تری داشتند. این جوامع - بیشتر با ساختار قبایلی - تحت فرمان فردی بودند با لقبی همچون شمخال، خان یا اوسمی (Lemerrier-Quellejay, 1984: 126-130) گذشته از نمونه‌های نادری که از مسیحیت یا سنت‌های بدوی پیروی می‌کردند، بخش اعظم آنها مسلمان بودند و زندگی‌شان در چارچوب "شریعت" و نظام "عادت" یا عرف محلی جریان داشت. گرچه به ندرت پیش می‌آمد که نهادهای دینی خاصی همچون مدرسه، روحانی و دستگاه قضائی پیشرفته‌ای داشته باشند و همین موضوع، عامل مهمی در جذب آنها به درون ساختار ناهمگون امپراتوری تزاری بود. (Ibid: 128)

در سده‌های پس از زوال اردوی زرین، این حوزه قلمرو نفوذ خانان کریمه محسوب می‌شد و در سده‌های دهم - یازدهم هجری / شانزدهم - هفدهم میلادی نفوذ سلطان عثمانی نیز افزایش یافته بود. از این‌رو، توسعه نفوذ

روسیه در این حوزه، حساسیت دولت عثمانی را برمی‌انگیخت؛ چندان که در نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم هجری/ هفدهم میلادی اقداماتی جدی، اما ناکام برای مقابله با نفوذ رو به گسترش روسیه در این حوزه انجام داد. با این همه، تا دهه‌های آغاز قرن سیزدهم هجری/ نوزدهم میلادی، دو امپراتوری در موقعیتی از تعادل قرار داشتند و به‌رغم دو دوره جنگ، رود قوبان را به عنوان مرز به رسمیت می‌شناختند. استقرار پادگان‌های رژیم تزاری در ساحل رود ترک و ساخت دژهای نظامی در قزلر و مزدک که از نیمهٔ دوم قرن هفدهم میلادی افزایش یافت، به معنای تثبیت تدریجی نفوذ روسیه در قفقاز شمالی بود. (Degoev, 2004: 167) این مرحله از پیشروی روس‌ها نه تنها آهنگ روان و یکدستی نداشت، بلکه برعکس، تصرف ارتفاعات قفقاز سخت‌ترین و پرهزینه‌ترین بخش از انضمام این حوزه به قلمرو امپراتوری تزاری بود و تا نیمهٔ دوم سدهٔ سیزدهم هجری/ نوزدهم میلادی طول کشید. (Baddy, 1908: 468-472) حتی پس از آن تاریخ نیز، تسلط تزار بر قلمرو یادشده صوری بود و ساختار معیشتی، سنت‌های فرهنگی و بستر جغرافیایی این جوامع، مانعی در برابر جذب آنها به درون ساختار فرهنگی و اجتماعی حکومت تزاری بود. حتی در دورهٔ حاضر نیز، با وجود گذشت سال‌های متمادی و سه مقطع از تحولات اجتماعی- فرهنگی در روسیه، این جوامع همچنان هویت‌های فرهنگی و سیاسی متمایزی دارند و این مسأله است که بدون توجه به بستر تاریخی و کیفیت الحاق آنها به بدنهٔ حکومت تزاری، قابل درک نیست (امیراحمدیان، ۱۳۸۱: ۳۰۱-۲۹۵).

پوتمکین و تدوین راهبرد قفقازی روسیه

چه در دورهٔ حیات دولت صفوی و چه در روزگار اقتدار حکومت افشاری، روس‌ها گام جدی برای پیشروی به آن سوی رود سولاق، یعنی مرز قلمرو ایران برداشتند (استرآبادی، ۱۳۴۱: ۲۶۷; Hanway, 1762/1: 250-251; ۱۵۵۷ ق. / ۹۳۵ ق.م. که سفیر تیمورز، شاهزاده قبارده به دربار ایوان سوم شتافت و میان دربار روسیه و حکومت محلی خود پیوندی سببی برقرار کرد (Khodarkovsky, 1999: 395)، خشت اول راهبرد الحاق‌گرایانهٔ روسیه در قفقاز نهاده شد. استقرار نیروهای نظامی روس در کرانهٔ رود ترک و تأسیس دژ نظامی در مُزدک در نیمهٔ دوم سدهٔ دهم هجری/ شانزدهم میلادی، گام‌های نخست برای فتح شمال قفقاز و کوشش در جهت جذب حکام محلی بود. الحاق قبارده به امپراتوری تزاری، پیشرفت مهمی در این زمینه محسوب شد و به همین سبب، واکنش فوری عثمانی را در پی آورد. (Pollack, 2006: 71-119, 129)

تحول مهم در روند پیشروی روسیه به سوی قفقاز در نیمه دوم سده دوازدهم هجری/ هیجدهم میلادی با ظهور پرنس پوتمکین در رأس دستگاه سیاستگزاری راهبردی روسیه اتفاق افتاد. از این زمان، مرحله متفاوتی در روند توسعه ارضی امپراتوری آغاز شد که دست کم تا پایان عمر پوتمکین و حکومت کاترین دوم (حک. ۱۷۹۶-۱۷۶۲ م.) با آهنگی ملایم، اما پیوسته ادامه یافت. در همین دوره، یوهان گولدنشتات و ساموئل گملین، دو دانشمند آلمانی تبار روس مأموریت یافتند در قفقاز و کرانه‌های غربی و جنوبی دریای مازندران به کار اکتشاف مشغول شوند، که نتایج آن برای شناخت روس‌ها از این حوزه و استعمار بعدی آن حیاتی بود (Gmelin, 2007: xvii-xviii).

پوتمکین از سیاست جذب حکام محلی از طریق پرداخت پاداش سالانه به آنها دفاع کرد و پسرعموی خود را که فرمانده کل نیروهای روس مستقر در قفقاز بود، بدین کار گماشت (Pollack, 2006: 126)، اما چنانکه پیش‌تر هم اشاره شد، فتح ارتفاعات قفقاز و جذب ساکنان آن به درون ساختار امپراتوری، قرار نبود در چند سال یا حتی چند دهه به نتیجه دلخواه روس‌ها بیانجامد. دشواری‌های پیش‌روی فرماندهان نظامی روس در این حوزه از چند نوع بود. با اینکه پول روس‌ها می‌توانست تدبیر کارآمدی برای جذب خوانین و رؤسای محلی قفقاز باشد، از دید آنها باج تا زمانی کارکرد سودمند داشت که زحمتی برای اقتدار آنان ایجاد نکند (Khodarkovsky, 1999: 408) وانگهی، نفوذ سلطان عثمانی در این حوزه قوی و ریشه‌دار بود. گذشته از مسأله پیوندهای فرهنگی و قومی، بخش بزرگی از درآمد حکام محلی قفقاز شمالی از محل تجارت با عثمانی و غلام و کنیز، اسب، احشام و نمک و اقلام این تجارت پرسود تأمین می‌شد. (Barret, 1995: 588) همکاری با روس‌ها، دشمن سلطنت عثمانی در نگاه اتباع سنی حکام داغستان خیانتی آشکار و نابخشودنی بود. مصیبت دیگر دولت تزاری این بود که شمار رهبران قبایلی و حکام محلی قفقاز اندک نبود و به سختی می‌شد همه آنها را با پرداخت باج سالیانه جذب کرد. پس تصرف نهایی این مناطق جز با توسل به جنگ میسر نمی‌شد. با این همه، روس‌ها می‌دانستند که هنوز زمان این جنگ فرا نرسیده است. حتی پتر نیز، در جریان لشکرکشی به دربند و باکو ترجیح داد ارتش نسبتاً پرشمار خود را از نوار ساحلی غرب دریای مازندران و گذرگاه دربند به جنوب عبور دهد و خود در کشتی نظاره‌گر نتایج آن باشد. پوتمکین نیز به جذابیت‌های جنوب رشته کوه قفقاز نظر داشت و ضرورتی برای درگیر شدن در داغستان نمی‌دید.

نگاه روسیه به جنوب قفقاز

حوزه جنوب قفقاز، از شیروان و اران تا گرجستان و ایروان و نخجوان، یا چنان‌که از چشم‌انداز روسی شهرت یافت "ماورای قفقاز"، سیمای متمایزی از شمال قفقاز داشت. از منظر سیاسی، روس‌ها شناخت معینی از ایران عهد صفوی و قلمرو آن داشتند و تجربه ناکام پتر و جانشین وی در اشغال موقت و سپس ترک تحقیرآمیز کرانه‌های غرب و جنوب دریای مازندران، تلخ و عبرت‌آموز بود. از نگاه حکام مسکو، قلمرو خان‌نشین‌های مسلمان قفقاز بخشی از قلمرو ایران بود. پیروزی نادرشاه در راندن اشغالگران روس، این درک را تقویت کرده. روسیه تعلق این ولایات به ایران را در عهدنامه‌های رشت (۱۱۴۴ق. / ۱۷۳۲م.) و گنجه (۱۱۴۷ق. / ۱۷۳۵م.) به رسمیت شناخته بود. (Hurewitz, 1987/1: 69-71).

پتر نیز در جریان لشکرکشی سال ۱۱۳۴ق. / ۱۷۲۱م. با تأکیدی آشکار، هدف از لشکرکشی به سواحل غربی و جنوبی دریای مازندران را یاری به شاه صفوی و مقابله با سودجویی دشمنان از این موقعیت اعلام کرده بود. حتی در ربع آخر قرن یازدهم هجری / هیجدهم میلادی نیز از نظر دولت روسیه، حوزه خان‌نشین‌های قفقاز شرقی بخشی از ایران بود. شاهد این ادعا رفتار کاترین دوم در قبال لشکرکشی محدود ژنرال کنت دیمدم به داغستان (۱۱۸۹ق. / ۱۷۷۵م.) برای تنبیه امیرحمزه اوسمی است. در جریان این لشکرکشی، اراکلی دوم شاه گرجستان به گفت‌وگو با دیمدم پیشنهاد کرد که حوزه مابین دربند و گرجستان شرقی را اشغال کند، اما کاترین دوم به این پیشنهاد پاسخ رد داد و اراکلی را متهم کرد که قصد دارد روسیه را نردبان جاه‌طلبی خود کند (Pollack, 2006: 208; Butkov, 1869/1: 23). کاترین در مکاتباتی که با خوانین قفقاز داشت، آنان را "خوانین ایرانی" خطاب می‌کرد. بنابراین، دست‌کم از منظر حقوقی و متناسب با واقعیات سیاسی آن روزگار، خلأیی که در شمال قفقاز به لحاظ تعلق سرزمینی و حاکمیتی این حوزه به یک نظام اقتدار فرادست دیده می‌شد، در جنوب قفقاز وجود نداشت.

در مرز شمال غربی این حوزه، شاه‌نشین کهن گرجستان قرار داشت که در این زمان به دو پاره اصلی تقسیم شده بود: ۱- گرجستان شرقی یا کارتیل- کاخ با مرکزیت تفلیس، تحت حکومت اراکلی دوم از خاندان باگراتیونی، ۲- گرجستان غربی یا ایمرتی و مینگرلی. تقریباً در سراسر سده دهم هجری / شانزدهم میلادی و دهه اول سده یازدهم هجری / هفدهم میلادی گرجستان و شیروان کانون رقابت شاه صفوی و سلطان عثمانی برای تسلط بر قفقاز بود. سرانجام عهدنامه زهاب (۱۰۴۹ق. / ۱۶۳۹م.) به این سلسله از جنگ‌ها پایان داد و گرجستان شرقی و کرسی آن تفلیس، حوزه اقتدار ایران شناخته شد. (Hurewitz, 1987/1: 27) در دوره زمامداری شاه عباس یکم، نفوذ دولت صفوی در شیروان و گرجستان شرقی به نحو چشمگیری تقویت شد و دگرگونی‌های ساختاری نظام اداری و کشورداری صفوی این حوزه را نیز تحت تأثیر جدی قرار داد. بخش

چشمگیری از "نیروی سوم"، که شاه عباس یکم در جریان اصلاحات کشوری و لشکری تشکیل داد، سربازان گرجی بودند؛ زنان و غلامان گرجی نیز در دربار صفوی نفوذ قابل توجهی به دست آوردند. شاه گرجستان در منصب خویش ماند، اما به عنوان "والی" و ترجیح با شاهزاده‌ای بود که اسلام پذیرفته باشد (برن، ۱۳۴۹: ۱۱۸-۱۱۲).

از سوی دیگر، روس‌ها دست‌کم تا اواخر سده هیجدهم میلادی نه شناخت کافی از گرجستان داشتند و نه درگیری بر سر آن را به نفع خویش می‌دیدند. (Polyevktov, 1930: 372) سقوط اصفهان و زوال اقتدار صفوی، زمینه تقویت پایگاه شاه گرجستان و استقلال این شاه‌نشین کوچک مسیحی را فراهم آورد، اما ظهور نادرشاه خیلی زود این وضعیت را تغییر داد و بار دیگر حکمرانی ایران را بر گرجستان تثبیت کرد. سپاهیان گرجی بار دیگر در میان سپاهیان شاه ایران حاضر بودند و تیمورز دوم، شاه کارتیل ترجیح داد باج‌گزار نادرشاه باشد. (Gvosdev, 2000: 15) این وضعیت تا مرگ نادرشاه و پایان کار دولت مستعجل وی ادامه داشت.

از سال ۱۱۶۰ق. / ۱۷۴۷م. تا ۱۲۱۲ق. / ۱۷۹۸م. به مدت نیم سده، اراکلی دوم در مقام مقتدرترین فرمانروای جنوب قفقاز فرصت یافت تا در جهت احیای قدرت گرجستان و پیریزی شالوده یک پادشاهی بزرگ کوشش کند. وی حتی پا از حفظ استقلال و تمامیت ارضی گرجستان فراتر نهاد و کاترین و مشاوران وی را به حمایت از ادعای خود بر گنجه و ایروان فراخواند. (Gvosdev, 2000: 52-53) سابقه تماس گرجی‌ها با حکومت تزاری به اواخر قرن پانزدهم میلادی می‌رسید (Polyevktov, 1933: 368)، اما این تماس تا دهه‌های پایانی قرن هیجدهم میلادی سرشتی منقطع و پراکنده داشت. پولاک نقش حکومت‌های محلی شمال قفقاز را در جلب توجه روس‌ها به این حوزه بسیار مؤثر دیده است. به نظر او، رقابت میان فرمانروایان محلی نقش مهمی در جلب توجه روسیه به قفقاز داشت. (Pollack, 2006: 386-394) در کنار این عوامل، مسأله تجارت و امنیت مسیر تجاری ایران و روسیه، تسلط بر حوزه دریای سیاه و تثبیت مرزهای امپراتوری، بی‌تردید همگی عوامل مهمی در جلب توجه استعماری روسیه به قفقاز بوده است. با این همه، نقطه عطف در تاریخ توسعه امپراتوری روسیه در جهت جنوب قفقاز، انعقاد پیمان گئورگی‌وسک (۱۷۸۳م.) بود. انعقاد این پیمان، روسیه را در موقعیتی قرار داد که دست‌آویزی حقوقی برای توسعه قلمرو خویش در مرزهای ایرانی قفقاز داشته باشد (Beavois, 1978: 185). انعقاد این پیمان به دور تازه جنگ میان روسیه و عثمانی دامن زد و روس‌ها ترجیح دادند مدتی گرجستان را رها کنند، اما از سال ۱۲۱۶ق. / ۱۸۰۱م. که تزار الکساندر یکم در اعلامیه‌ای مفصل الحاق رسمی گرجستان به قلمرو امپراتوری تزاری و راهبرد خود در برابر قفقاز جنوبی را اعلام کرد، سرنوشت این حوزه نیز رقم خورده بود. دوره حکومت الکساندر یکم (۱۸۲۵-۱۸۰۱م.)، همچون عصر پتر یکم و کاترین دوم، مقطعی

حیاتی در تاریخ امپراتوری تزاری بود، به ویژه از نظر توسعه قدرت آن در سطح جهانی (Chapman, 2001: 44)، اما مهم‌ترین وجه اهمیت آن برای تاریخ قفقاز، تثبیت استیلای نظامی روسیه بر ماورای ارس بود که پیامدهای ماندگاری برای این سرزمین و مناسبات تاریخی ایران با آن داشت.

زمینه‌سازی برای تصرف قفقاز

پس از تصرف خانات هشترخان (۹۳۶ق. / ۱۵۵۶م.)، که مرزهای جنوبی امپراتوری تزاری به این حوزه نزدیک شد و تجارت با ایران اهمیت یافت، حفظ امنیت این محور نیز ضروری بود. تا اوایل سده سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی که شیروان و اران اشغال و تفلیس به عنوان پایگاه اصلی فرمانداری نظامی قفقاز انتخاب شد، حتی راه‌های زمینی که شمال رشته کوه قفقاز را به ممالک جنوب آن وصل می‌کرد، بسیار محدود و عبور از آنها دشوار و پردردسر بود. بهترین مسیر، راهی بود که از کناره دریای مازندران در دربند می‌گذشت، اما این مسیر نیز همواره در معرض هجوم لزگی‌ها و دیگر طوایف ستیزه‌جوی کوه‌نشین قرار داشت؛ وانگهی، نگرانی روسیه از گسترش نفوذ عثمانی در حوزه قفقاز و دریای سیاه بیش از ایران بود. دسترسی به دریای سیاه برای روسیه هدفی راهبردی و برای تقویت نفوذ در اروپا و جهان حیاتی بود. پس از آنکه روسیه در عصر پتر کبیر نفوذ در حوزه دریای آزوف و شمال شرقی دریای سیاه را تثبیت کرد، تسلط بر خانات کریمه به عنوان قدرتمندترین پایگاه نفوذ عثمانی در این بخش هدف قرار گرفت. دولت عثمانی نیز به خوبی از اهمیت کریمه به عنوان خاکریز اول در برابر دشمن روسی آگاه بود و پیوستن تدریجی رقبای اروپایی روسیه به اردوی عثمانی، مسأله کریمه را به مدت بیش از یک قرن به نقطه اصلی اختلاف میان دو قدرت تبدیل کرد. (Cohen, 1996: 52) زمانی که روس‌ها به سختی هسته مقاوم کریمه پی بردند، ترجیح دادند موضع خود را در دریای مازندران تقویت کنند.

گام‌های اولیه برای تسلط بر دریای مازندران و تبدیل آن به دریایی روسی پیش از روی کار آمدن پتر کبیر برداشته شد و با جلوس وی بر مرکب قدرت به طور جدی مطرح گردید. پتر نیروی دریایی روسیه را تقویت کرد و تأسیس ناوگان دریایی محدود در مازندران را پیشنهاد همت قرار داد. همچنین نخستین نقشه‌های دقیق از این دریاچه بزرگ و نواحی پیرامونی در همین زمان تهیه شد. (Allen, 1956: 137-140) با این همه، دست‌کم در قرن دوازدهم هجری / هیجدهم میلادی، روسیه پایگاهی در سواحل جنوبی و غربی این دریا نداشت. تأسیس چنین پایگاه‌هایی نیز شک‌برانگیز و خطرآفرین بود. کرانه‌های جنوبی دریا قلمرو ایران به شمار می‌آمد و برای تأسیس هرگونه پایگاهی، کسب اجازه از حکومت مرکزی ایران یا همداستانی با حکومت‌های محلی لازم بود.

(Pollack, 2006: 240) سواحل شرقی و شمال غربی همواره در معرض هجوم و تاراج کوه‌نشینان قرار داشت و ایجاد پایگاه در آنجا در وضعیتی که تکلیف مرزهای سرزمینی آن مشخص نبود، دور از مصلحت تلقی می‌شد. بدین ترتیب، هرگونه اقدام درازمدت و راهبردی در حوزه دریای مازندران، آسیای مرکزی و قفقاز در گرو تعیین تکلیف این حوزه‌ها از نظر قدرت راهبردی مسلط بر آنها بود.

در مقایسه با سرزمین‌های مرتفع شمال قفقاز، که برای روس‌ها حوزه‌ای سخت ناشناخته و تسلط بر آن به غایت دشوار و پرهزینه بود، اراضی پست و نسبتاً کم‌ارتفاع جنوب قفقاز با مردمی به مراتب نرم‌خوتر، چشم‌انداز جغرافیایی مساعدتر و دورنمایی امیدبخش‌تر، جذابیت بیشتری داشت. مبنای آگاهی دولت تزاری از این حوزه گزارش‌هایی بود که از سه منبع سرچشمه می‌گرفت: اطلاعاتی که امنای گرجی و ارمنی در قالب درخواست و شکایت‌نامه به روس‌ها می‌دادند. گزارش‌های منظم کنسول‌های روس در کرانه‌های دریای مازندران، به ویژه باکو، لنکران و انزلی و اطلاعاتی که در قالب سفرنامه و گزارش هیئت‌های تجسس تهیه می‌شد. گزارش‌های مفصل گربر، گولدنشات و گملین با دقت و حوصله تهیه شده بود.

حضور پراکنده ارمنی‌ها در قفقاز که در محدوده نسبتاً وسیعی از دربند تا قارص پراکنده بودند، برای روس‌ها نویدبخش و امیدوارکننده بود. اندیشه احیای ارمنستان بزرگ و تأسیس دولتی ارمنی هم‌نوا با روسیه از زمان پترکبیر به طور جدی مطرح شده بود و از جانب خود ارمنی‌ها که از نظر زمانی در موقعیتی "هزاره‌ای" قرار داشتند و در وجود پتر، سیمای "ناجی موعود" خویش را می‌دیدند، تبلیغ می‌شد. در واپسین سال‌های حیات صفویان، اسرائیل اوری یک ارمنی دوآتشه و وفادار به روسیه با همکیشان خود در قفقاز تماس برقرار کرد و اشتیاق و آمادگی آنها را برای استقبال از لشکریان روس به تزار اطلاع داد. چندی بعد، در ۱۱۳۴ق. / ۱۷۲۱م. و در آستانه لشکرکشی پتر به ایران، گروهی از روحانیان سرشناس ارمنی در جزیره‌ای کنار دریاچه وان، پنهانی گرد هم آمدند تا راه‌های همکاری با پتر و بهره‌برداری از این موقعیت را برای رهایی مردم ارمنی بررسی کنند. روحانیان و برخی ملیک‌های ارمنی، خطابه‌های سوزناکی در باب وضعیت پریشان ملت ارمن و ستمی که از جانب حکام ترک بر ایشان می‌رفت، ادا کردند. (Aivazian, 2001: 85-87) سرانجام تصمیم بر آن شد که در نهایت احتیاط، سپاهی مخفی از مردم ارمنی برای نبرد در کنار روس‌ها علیه حکام محلی قفقاز و در جهت ریشه‌کنی سلطه عثمانی گرد آورند و برای جلب اتحاد دیگر گروه‌های مسیحی بومی یعنی آشوری‌ها، نسطوری‌ها و کلدانی‌ها نیز کوشش کنند. (Ibid: 88)

معلوم نیست تصمیم‌های این نشست تا چه اندازه عملی شد، اما از عرض حال‌های ارمنیان در سال‌های پس از لشکرکشی پتر خطاب به حکام وقت روسیه چنین برمی‌آید که نیرویی متشکل از ارمنی‌های قفقاز در کنار

سپاهیان روس و قزاق، در رکاب پتر جنگیدند (Bournoutian, 2001: 329-330)، گرچه شمار و کیفیت حضور آنان در سپاه روس به طور دقیق مشخص نیست. تجربه ناکام آن لشکرکشی و تکیه آن بر گزارش‌های اغراق‌آمیز ارمنی‌ها در باره قدرت و میزان وفاداری آنان به تزار از سویی و درک این واقعیت از سوی دستگاه حاکمه روس که قدرت واقعی ارمنی‌ها کمتر از آن چیزی است که ادعا می‌کنند، اعتناء و به این عرض حال‌ها را در نیمه دوم زمامداری کاترین سخت کاهش داد. افزون بر این، از مقطعی مشخص به بعد، سیاست مذهبی روسیه در برابر ارامنه به نحو محسوسی تغییر کرد. (Ibid: 182) ظاهراً سبب اصلی این چرخش ناگهانی، هشدار مصادر کلیسای ارتدکس به عنوان یکی از پایه‌های اصلی هویت فرهنگی روس و ایدئولوژی اوراسیانیسم در باب خطر گسترش نفوذ کلیسای ارمنی در قلمرو امپراتوری تزاری بود (Shlapentokh, 2007: 69-70; Breyfogle, 1998: 336-337; Sherry, 2002: 153).

با این همه، نفوذ چهره‌های ارمنی در مسکو و سن پترزبورگ کماکان قابل توجه بود و ارمنیان بیش از هر ملت دیگری در قفقاز، برای روس‌ها جذابیت داشتند. ایوان لازارف و سر اسقف آرگوتینسکی، اولی تاجری بانفوذ و از خاندانی تجارت‌پیشه و دومی روحانی بانفوذ در سلسله مراتب کلیسای ارمنی، از جمله ارمنیانی بودند که اجدادشان سال‌ها پیش به روسیه کوچیده و در آن جا اقامت گزیده بودند. آن دو، نقش مؤثری در تعیین سیاست‌های امپراتوری در برابر ارمنی‌ها در نیمه دوم قرن هیجدهم میلادی داشتند (اتکین، ۱۳۸۲: ۳۲). (Bournoutian, 1992: 68-69;). شبکه فعالیت تجاری ارمنی‌ها در این دوره از هند تا هلند گسترده بود و توان بالقوه این شبکه برای رونق بخشیدن به اقتصاد روسیه، مزیت مهمی بود که روس‌ها بی‌اعتنا از کنار آن نمی‌گذشتند (Baladouni & Makepeace, 1998: xv-xxiii; Markovits, 2004: 19, 158, 204). چنانکه در ایران نیز، شاه عباس یکم صفوی ارزش این استعداد را دریافته و جمعیتی از ارامنه را به اصفهان انتقال داده بود تا از آن در راستای منافع دولتش بهره گیرد.

اندیشه تأسیس دولتی ارمنی در سایه حمایت تزار، در نقطه‌ای جغرافیایی که اتفاقاً مرز ایران و عثمانی بود، جذابیت چشمگیری داشت. "ارمنستان جدید" می‌توانست تحقق طرحی باشد که نظر کاترین دوم را هم جلب کند: ایجاد مستعمره‌ای نمونه که نمایی از الگوی استعماری روسیه و مشوق باقی ملت‌ها برای استقبال از برنامه‌های استعماری روس‌ها باشد. (Pollack, 2006: 252-253) ارامنه مسیحیانی بودند که برخلاف گرجی‌ها فاقد هویت سیاسی منسجم و سرزمین یکپارچه بودند و از منظر فرهنگی، قرابت بیشتری با برنامه‌های استعماری روسیه در حوزه قفقاز داشتند: هم می‌توانستند در منطقه، همچون بازوی اداری استعمار روسیه باشند و هم از منافع این امپراتوری در برابر عثمانی و ایران دفاع کنند. افزون بر اینها، اگر روسیه می‌توانست دولت

مطلوب ارمنی‌ها را بنیان نهد و قوام آن را تضمین کند، این احتمال بود که ارمنیان نقاط مختلف ایران و عثمانی به قفقاز مهاجرت کنند و استعداد آنان در خدمت پیشبرد برنامه استعماری روسیه در قفقاز قرار گیرد (Sherry, 2002: 6-9). بنابراین، ارمنی‌های قفقاز جذابیت‌های واقعی و امتیازات ویژه‌ای برای جلب توجه روس‌ها داشتند.

در مقایسه با ارمنی‌ها که در عرصه تجارت سنتی آسیا-اروپا از راه خشکی نقش حیاتی داشتند، گرجی‌ها بیشتر مردمی زمین‌دار و کشاورز بودند و مذهب، زبان و ساختار پادشاهی ریشه‌دارشان، هویتی متمایز به آنان بخشیده بود. دامنه‌های جنوبی رشته کوه قفقاز، جلگه‌های شرق دریای سیاه و سواحل رود گر، زمینه مساعدی برای کشاورزی گرجی‌ها فراهم آورده بود. کلیسای گرجستان از جمله قدیمی‌ترین مراکز گسترش مسیحیت در شرق به حساب می‌آمد و مسیحیت گرجی بخشی اساسی از هویت گرجیان بود. در نیمه دوم قرن هیجدهم میلادی حکومت گرجستان شرقی به مرکزیت تفلیس، یکی از مقتدرترین دوره‌های تاریخی خود را تجربه می‌کرد (Gvosdev, 2000: 25). بنابراین، برخلاف وضعیت در سرزمین ارمنی‌ها، در گرجستان ساختار سیاسی نسبتاً منسجم و ریشه‌داری وجود داشت. اراکلی دوم با درک تحولات ناشی از ظهور امپراتوری تزاری در مجاورت قلمرو خود و وضعیت آشفته پس از فروپاشی اقتدار صفوی در قفقاز شرقی، امیدوار بود بتواند از این موقعیت به نفع توسعه اقتدار خویش بهره گیرد. کوشش برای جلب حمایت روسیه از گرجی‌ها در برابر استیلای دولت‌های ایران و عثمانی بر این سرزمین از اواخر قرن پانزدهم میلادی در جریان بود، اما دشواری دسترسی به این حوزه و عدم شناخت کافی از مردم آن، دولت روسیه را برای پاسخ قاطع به این درخواست‌ها، در موضع شک و تردید قرار می‌داد.

بر مبنای عهدنامه‌های زهاب (۱۱۴۹ ق.) و گنجه (۱۱۴۴ ق.)، گرجستان شرقی بخشی از قلمرو نفوذ حکومت ایران محسوب می‌شد و روسیه، دست‌کم در این زمان ادعایی بر آن نداشت. پس از سقوط دولت نادرشاه و در مقطع سرنوشت‌سازی که تا ظهور آقامحمدخان به درازا کشید، سلطان عثمانی توانست به شکل صوری، اقتدار فرادست خویش را به اراکلی دوم تحمیل کند (Degoev, 2004: 171). روسیه نیز در تعاملات دیپلماتیک با عثمانی ترجیح می‌داد که حساسیت سلطان را در رابطه با این محدوده کمتر برانگیزد؛ گرچه درخواست نمایندگان عثمانی برای عدم دخالت در امور گرجستان و خان‌نشین‌ها را نیز نپذیرفت (Pollack, 2006: 332). (333) از زمان امضای پیمان گنورگی‌وسک (۱۷۸۳ م.) تا الحاق رسمی گرجستان به قلمرو تزاری در ۱۸۰۱ م. روسیه در برابر این حوزه مذبذب بود: نه به خواست‌های اراکلی اهمیت جدی داد و نه گرجستان را رها کرد. حتی هشدارهای اراکلی در باره تهدید پادشاه قاجار نیز حساسیت تزارین را برنیا نگیخت. سپاهیان آقامحمدشاه در حالی تفلیس را تصرف کردند که سپاهیان روس در آن سوی کوه‌های قفقاز در پایگاه‌های مرزی قزلباش و مزدک

آماده‌باش بودند. این رفتار کاترین فارغ از اینکه آگاهانه بود یا نه، سرانجام راه را برای تسلط راحت‌تر روس‌ها بر تفلیس هموار کرد .

نتیجه

در سال ۱۸۰۱م. سیسیانف حکومت شاهی کهن گرجستان را برچید و تفلیس را مرکز فرمانداری کل قفقاز قرار داد. مرزهای امپراتوری تزاری، به رغم همهٔ فراز و نشیب‌ها و موانع، کوه‌های قفقاز را که قرن‌ها مرز امپراتوری‌های کهن بود، از سر می‌گذرانید و راه خود را در راستای مناطق جنوبی‌تر می‌گشود. قرن نوزدهم، قرن توسعهٔ امپراتوری‌های استعماری مدرن بود و امپراتوری‌های توپخانه‌ای از جنس عثمانی رو به زوال بودند. منطق توسعه‌گر امپراتوری تزاری ایجاب می‌کرد که روند گسترش با آهنگی معقول و مبتنی بر اهداف راهبردی ادامه یابد. دولت تزاری در درجهٔ نخست در پی تسلط بر حوزهٔ دریای سیاه و تقویت فرادستی آن در میدان بازی اروپا بود که پس از شکست ناپلئون و پیشروی روس‌ها تا پاریس طعم آن به کام تزار شیرین آمده بود. از سوی دیگر، روند تاریخی توسعهٔ امپراتوری تزاری نشان می‌داد که این امپراتوری سرشتی منحصر به فرد دارد و تجربهٔ تاریخی آن، مقتضی جذب ملت‌ها و فرهنگ‌های گوناگون است .

"شرق" و "آسیا" برای ایده‌پردازان استعماری روسیه تزاری، بیش از آنکه مفهومی جغرافیایی باشد، برساخته‌ای ذهنی و نمودار "دیگری" هویت روسی بود. این "شرق" گستره‌ای وسیع از کریمه و قفقاز تا ترکستان و خاور دور را در بر می‌گرفت و قرار بود حوزهٔ اکتشافات و تمدن‌گستری امپراتوری روسیه باشد. مرزهای این "اوراسیای" پهناور در جایی نقش می‌بست که خلأ اقتدار فرادست پر شود. روس‌ها در خلال چند قرن توسعهٔ امپراتوری تزاری به تجربهٔ آموخته بودند که می‌توان ملغمه‌ای از ملت‌ها و فرهنگ‌ها را زیر چتر حمایت تزار گرد آورد و به یاری نخبگان بومی آنها را اداره کرد. بنابراین، حوزه‌ای همچون قفقاز نیز با تنوع فرهنگی و مردم‌شناختی کم‌نظیر، این ظرفیت را داشت که با فتح و ادارهٔ نظامی به بدنهٔ امپراتوری پیوند یابد. در این میان، قفقاز و به ویژه بخش جنوبی آن، یا به اصطلاح روس‌ها "ماورای قفقاز"، چند امتیاز برجسته داشت که تصرف آن را ناگزیر جلوه می‌داد. نخست اینکه در کانون راهبرد استعماری روسیه در حوزهٔ دریای سیاه و بالکان قرار داشت. دیگر اینکه جمعیت قابل‌توجه مسیحیان ارمنی و گرجی آن، ظرفیت فرهنگی بالایی برای جذب درون سپهر امپراتوری تزاری داشتند؛ موضوعی که در زمینهٔ توسعه اقتصادی- فرهنگی استعمار روسی و تسریع

روند روسی‌سازی قفقاز بی‌اندازه مهم بود. از همه مهم‌تر اینکه، حوزه مذکور در آستانه قرن نوزدهم میلادی در شرایطی که پایه‌های اقتدار دولت قاجار هنوز استوار نشده بود، دچار خلأ هژمونیک بود.

منابع و مأخذ

استرآبادی، محمد مهدی بن محمد نصیر، ۱۳۴۱، جهانگشای نادری، به اهتمام عبدالله انوار، تهران: انجمن آثار ملی ایران.

اشپولر، برتولد، ۱۳۷۶، "آسیای میانه از قرن شانزدهم تا فتوحات روسیه"، آسیای میانه، مجموعه مقالات تاریخی، ترجمه و گردآوری: کاوه بیات، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، صص ۵۳-۱۳.

امیراحمدیان، بهرام، ۱۳۸۱، جغرافیای کامل قفقاز، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

باکیخانوف، عباسقلی آقا، ۱۳۸۳، گلستان ارم، چاپ علمی - انتقادی به همت عبدالکریم علی‌زاده و دیگران، تهران: ققنوس.

برن، رهبر، ۱۳۴۹، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه: کیکاووس جهانداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

بنیگسن، الکساندر، ۱۳۷۶، "آسیای میانه در دوره حکومت روسیه تزاری و شوروی"، آسیای میانه، مجموعه مقالات تاریخی، ترجمه و گردآوری: کاوه بیات، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، صص ۹۷-۶۹.

بینا، علی اکبر، ۱۳۴۲، تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، ۲ جلد، تهران: دانشگاه تهران.

رمزی، م. م.، ۱۹۰۸، تلفیق الاخبار و تلقیح الآثار فی وقایع قزان و بلغار و ملوک التتار، اورنبورگ

کستنکو، ۱۳۸۳، شرح آسیای مرکزی و انتشار سیویلیزاسیون روسی در آن، ترجمه: مادورس داودخانوف، تصحیح، مقدمه و تعلیقات: غلامحسین زرگری نژاد، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

مسلمانان قبادیانی، رحیم و بهروز مسلمانان قبادیانی (ترجمه)، ۱۳۸۷، اسنادی از روابط ایران و روسیه از دوره صفویه تا قاجاریه، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

نوایی، عبدالحسین، ۱۳۷۷، ایران و جهان، ج ۱، تهران: انتشارات هما.

یاب، م. ی.، ۱۳۷۶، "سیراردو و جانشینان آن"، آسیای میانه، مجموعه مقالات تاریخی، ترجمه و گردآوری: کاوه بیات، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، صص ۶۸-۵۵.

Aivazian, Armen, 2001, "The Secret Meeting of Armenians on Lim Land in 1722: Concerning Armenian Liberation Movement", *Iran & Caucasus*, vol. 5, 85-92.

Allen, W. E. D., 1942, "the Caucasian Borderland", *The Geographical Journal*, 99/5-6, 225-237.

-----, 1929, "The March-Lands of Georgia", *The Geographical Journal*, vol. 74/2, pp. 135-156.

-----, 1956, "The Sources for G. Delisle's "Carte des Pays Voisins de la Mer Caspiene" of 1723", *Imago Mundi*, Vol. 13.

Andreeva, Elena, 2007, *Russia and Iran in the Great Game: Travelogues and Orientalism*, Rutledge.

Bacqué-Grammont, Jean Louise, 2000, "Le Caucase entre deux empires islamiques, survol historique", in R. Motika and M. Ursinus, *Caucasia between Ottoman Empire and Iran, 1555-1914*, Wiesbaden: Reichert, pp. 7-11

Baddley, John F., 1908, *The Russian Conquest of the Caucasus*, First Published, London.

Baladouni, Vahe & Margaret Makepeace eds., 1998, *Armenian Merchants of the Seventeenth and Early Eighteenth Centuries*, British East India Company Sources, American Philosophical Society.

Barret, Thomas M., 1995, "Lines of uncertainty: the frontiers of the North Caucasus", *Slavic Review*, 54/3, pp. 578-601.

- Bassin, Mark, 1991, "Russia between Europe and Asia: The Ideological Construction of Geographical Space," *Slavic Review*, 50/1, pp. 1-17
- Beavois, Daniel, 1978, "Un polonaise au service de la Russie: Jean Potocki et l'expansion en Transcaucasie, 1804-1805", *Cahier du Monde russe et soviétique*, vol. 19, no. 1/2, pp. 175-189.
- Bournoutian, George, A., 2001, *Armenians and Russia, 1626-1796, A Documentary Record*, annotated translation and Commentary, Mazda Publishers: 2001.
- Bournoutian, George, A., 1992, *The Khanate of Erevan under Qajar rule, 1795-1828*, New York.
- Breyfogle, Nicolas B., 1998, "Heretics and Colonizers: Religious Dissent and Russian Colonization of Transcaucasia, 1830-1890", PhD diss. University of Pennsylvania.
- Breyfogle, N, Abby Schrader and Willard Sunderland, (eds.) 2007, *Peopling the Russian Periphery, Borderland Colonization in Eurasian History*, London: Routledge.
- Butkov, P. G., 1869, *Materialy dlia novoi istorii Kavkaza s 1722 po 1803*, 3 vols. St. Petersburg.
- Chapman, Tim, 2001, *Imperial Russia, 1801-1930*, London: Routledge.
- Cohen, Ariel, 1996, *Russian Imperialism, development and Crisis*, (Greenwood Publishers,).
- Cherniavsky, Michael, 1959, "Khan or Basileus: an aspect of Russian medieval political theory", *Journal of the History of Ideas*, 20/4, pp. 459-476.
- Degoev, Vladimir, 2004, "The Caucasus between three Empires", *International Affairs*, 50/1.
- Dickinson, Sara, 2002, "Russia's First "Orient": Characterizing the Crimea in 1787", *Kritika: Explorations in Russian and Eurasian History*, 3/1, pp. 3-25.

- Galbraith, John S., 1960, "The 'Turbulent Frontier' as a Factor in British Expansion", *Comparative Studies in Society and History*, 2/2, pp. 150-168.
- Gmelin, Samuel Gottlieb, 2007, *Travelsthrough northern Persia, 1770-1774*, translated and annotated by Willem Floor, New York: Mage Publishers: 2007
- Gvosdev, Nikolas K., 2000, *Imperial Polices and Perspectives towards Georgia, 1760-1819*, New York: Palgrave.
- Hurewitz J. C. (ed.) 1975, *The Middle East and North Africa in World Politics, A Documentary Record*, vol 1, European Expansion, 1535-1914, Yale University Press.
- Jersild, Austin, 2000, "'Russia' from the Vistula to the Terek to the Amur", *Kritika*, 1/3, pp. 531-546.
- Kennan, George, 1874, "The Mountains and Mountaineers of the Eastern Caucasus", *Journal of the AmericanGeographical Society*, 5, pp. 169-193.
- Khodarkovsky, Michael, 1999, "Of Christianity, Enlightenment, and Colonialism: Russia in the North Caucasus, 1550-1800", *The Journal of Modern History*, 71/2, pp. 394-430.
- LeDonne, John P., 2004,*The Great Strategy of the Russian Empire, 1650-1831*, (Oxford University Press.
- Lemercier-Quelquejay, Chantal, 1984, "La structure sociale, politique et religious du Caucase du nord au XVIe siècle", *Cahiers du Monde russe et sovietique*, 25/2-3, pp. 125-148.
- Lobanov-Rostovsky A., 1929, "Russian Imperialism in Asia, Its Origin, Evolution and Character,"*The Slavic and East European Review*, 8/22, pp. 28-47.
- Markovits, Claude, 2004, *The Global World of Indian Merchants, (1750-1947)*, Cambridge: Cambridge University Press
- Matthee, Rudolph P., 1999,*The Politics of Trade in Safavid Iran*, Cambridge: Cambridge University Press

- Montieth, W., 1856, *Kars and Erzurum, with the Campaigns of General Paskevitch in 1828 & 1829*, London
- Mosely, Philip E., 1948, "Aspects of Russian Expansion", *American Slavic and East European Review*, 7/3, pp. 197-213.
- Ostrowski, Donald G., 2000, "Muscovite Adaptation of Steppe Political Institutions: A Reply to Halperin's Objections", *Kritika*, 1/2, pp. 267-304.
- Pelenski, Jaroslaw, 1967, "Muscovite Imperial Claims to the Kazan Khanate", *Slavic Review*, 26/ 4, pp. 559-576.
- Pollack, Sean, 2006, "Empire by Invitation: Russian Empire Building in the Caucasus in the Age of Catherin II", PhD dissertation, Harvard University
- Polyevktov, M., 1930, "The Ways of Communication between Russia and Georgia in the Sixteenth and Seventeenth Centuries", *the Journal of Modern History*, 2/3, pp. 367-377.
- Pritsak, Omeljan, 1967, "Moscow, the Golden Horde, and the Kazan Khanate from a Polycultural Point of View", *Slavic Review*, 26/ 4, pp. 577-583.
- Rota, Giorgio, 2000, "Caucasians in Safavid Service in 17th Century", in R. Motika and M. Ursinus, *Caucasia between Ottoman Empire and Iran*, Wiesbaden: Haarowitz, pp. 107-121.
- Sanders, Thomas, Ernest Tucker and Gary Humburg, 2004, *Russian-Muslim Confrontation in the Caucasus, Alternative Visions of the Conflict between Imam Shamil and the Russians, 1830-1859*, London: RutledgeCurzon
- Sherry, Dana L., 2002, "Imperial Alchemy: Resettlement, Ethnicity, and Governance in the Russian Caucasus, 1828-1865" PhD. Dissertation, University of California
- Shlapentokh, Dmitry (ed.), 2007, *Russia between East and West, Scholarly Debates on Eurasianism*, Leiden: Brill

Schuyler, Eugene, 1876, Turkistan, Notes of A Journey in Russian Turkistan, Khokand, Bokhara and Kuldja: vol. I, New York: Scribner, Armstrong & Co.

Wieczynski, Joseph L., 1974, "Toward a Frontier Theory of Early Russian History", Russian Review, 33/3, pp. 284-295.

Witzenrath, Christoph, 2007, Cossacks and the Russian Empire, 1598-1725, London: Rutledge

Yemelianova, Galina M., 1999, "Volga Tatars, Russians and the Russian State at the Turn of the Nineteenth Century", the Slavonic and East European Review, 77/3, pp. 448-484.